



## علل پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم منحوس پهلوی

انقلاب ایران، در نوع خود، و نیز در مقایسه با دیگر انقلابهای جهان، از لحاظ تکوین، حرکت، روند و نتیجه آن دارای ویژگیهای کم نظیری بود.

انقلاب ایران، در نوع خود، و نیز در مقایسه با دیگر انقلابهای جهان، از لحاظ تکوین، حرکت، روند و نتیجه آن دارای ویژگیهای کم نظیری بود. وجه مشترک پیدایش همه انقلابها، کم و بیش یکسان است. همگی ریشه طبقاتی و اجتماعی دارند، هنگامی که ظلم و فساد و بی‌کفایتی نظام حاکم تحمل ناپذیر شد، توده‌ها به حرکت در می‌آیند، طغیان می‌کنند، نمایندگان سنتی خود را کنار می‌زنند و موانعی را که بر سر راهشان قرار دارد، درهم می‌کوبند تا رژیم حاکم را بر اندازند و به جای آن نظام جدیدی که امیال و خواسته‌های آنها را تامین کند، بر پا سازند.

کمتر انقلابی است که صرفاً ملی یا میهنی باشد. صرف وجود محرومیت‌های اقتصادی در جامعه، برای برانگیختن شورش و انقلاب، بسنده نیست. هیچ انقلابی موفق نمی‌شود مگر آنکه بر نیروهای مسلح تسلط پیدا کند، یا توان روحی و کارایی آن نیروها را تضعیف نماید و یا اینکه، آن نیروها، به انقلابیون بپیوندند. عواملی که انقلاب را شتاب می‌بخشد، بی‌زاری از اشرافیت، ناسازگاریهای اجتماعی و اقتصادی و شدت محرومیت‌های تحمل ناپذیر، میان آنچه مردم می‌خواهند و آنچه به دست می‌آورند، می‌باشد.

انقلاب، بالفعل یک رویداد غیر مترقبه است. در یک انقلاب اصیل، همه قشرهای جامعه شرکت دارند، هدفهای انقلاب، در برگیرنده خواسته‌های اکثریت جامعه است، در آغاز، توده‌ها با یک برنامه مدون و از پیش تهیه شده، برای ساختار نظام و جامعه جدید، به عرصه انقلاب نمی‌روند. انگیزه توده‌ها، در آغاز، براندازی نظامی است که دیگر قادر به تحمل آن نیستند. رهبران و پیشتازان انقلاب، برنامه بازسازی جامعه را، در نظام آینده تهیه می‌کنند و پس از تایید مردم آن را به اجرا می‌گذارند.

ملت ایران طی یک قرن گذشته، دو انقلاب، یک جنبش و دو کودتا را تجربه کرده است، انقلاب مشروطیت سال 1285 (1906 میلادی)، جنبش ملی شدن صنعت نفت 32-1329 (53-1950 میلادی) و انقلاب سال 1357 (79-1978)، کودتاها، یکی 3 اسفند 1299 به رهبری سید ضیاء الدین طباطبائی و رضاخان میرنچ، دیگری، کودتای انگلیسی - آمریکایی 28 مرداد 1332. در انقلاب مشروطیت، اولین قانون اساسی، با الهام از ایدئولوژی ناسیونالیسم، لیبرالیسم و سوسیالیسم غرب تهیه و تصویب شد. روشنفکران امیدوار بودند نظام کشور و ساختار جامعه را همانند جوامع اروپایی کنند، اما عمر این مشروطه کوتاه بود و پس از چهارده سال، با کودتای اسفند 1299 از میان رفت.

جنبش ملی سال 1329، یک جنبش ناسیونالیستی و ضد استعماری اصیل بود. هدف عمده آن طرد استعمار کهن بریتانیای کبیر، احیای دموکراسی، از طریق اجرای کامل قانون اساسی سال 1285 و تامین همه آزادیهای فردی و اجتماعی بود. هر چند جنبش، با ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران و خلع ید از شرکت نفت انگلیسی و اخراج انگلیسیها از ایران، به پیروزیهای بزرگی دست یافت، ولی با کودتای 28 مرداد 1332 شکست خورد.

انقلاب سال 1357 با قیام قشرهای وسیع مردم ایران شروع شد و به رهبری آیت الله روح الله خمینی به پیروزی رسید. در همه پرسی فروردین 1358 رژیم جمهوری اسلامی، جایگزین نظام سلطنتی گردید. قانون اساسی جدید در مجلس «خبرگان» که بیش از 90 درصد اعضای آن را روحانیون و فقها تشکیل می‌دادند، به تصویب رسید. سپس در همه پرسی روزهای 11 و 12 آذرماه همان سال، قانون اساسی و نیز مقام مرجعیت و رهبری آیت الله خمینی، با اکثریت قاطع مردم تصویب و پذیرفته شد.

### شخصیت امام خمینی رحمت الله علیه

مطالعه و تحلیل علل پیروزی سریع انقلاب سال 1357 بدون بررسی شخصیت آیت الله خمینی دشوار و حتی ناممکن است. امام خمینی در پیروزی انقلاب اسلامی، همان نقشی را ایفا کرد که لنین در انقلاب کبیر روسیه، مائوتسه تونگ در انقلاب چین و فیدل کاسترو، در انقلاب کوبا. با این تفاوت که لنین حزب کمونیست را پشت سر خود داشت و پس از پیروزی انقلاب فوریه 1917 وارد لنینگراد شد. مائو رهبر حزب کمونیست چین بود و به نیروهای مسلح و مجبزی که ماهها با ارتش چیانگ کایچک در بخشهایی از خاک چین جنگیده بودند، فرماندهی داشت، فیدل کاسترو نیز، با هزاران چریک و هواخواه، تجربه سه سال (59 - 1956) مبارزه مسلحانه دشواری را با رژیم باتیستا پشت سر گذاشته بود. در صورتی که امام خمینی هیچ نوع سازمان سیاسی و نیروهای نظامی در اختیار نداشت، ستاد رهبری او، در خارج از ایران بود، از «مسجد» به عنوان سنگر مقاومت و مبارزه استفاده کرد و در اوج انقلاب، وارد ایران شد.

چه عواملی موجبات موفقیت امام خمینی را در جلب و بسیج توده‌ها، تا بدان حد تامین کرد که با صدور یک پیام، از چند هزار کیلومتری ایران، توده‌های مردم، به خیابانها می‌ریختند و سینه خود را در برابر آتش مسلسل‌ها قرار می‌دادند؟ با اتکاء به چه نیرویی، رهبران کشورهای غربی و شرقی را، به اتهام مداخله در امور ایران و پشتیبانی از محمد رضا شاه به باد انتقاد و حمله می‌گرفت، جیمی کارتر، رئیس جمهوری آمریکا را می‌کوبید و به گفته خود، به او «سیلی» می‌زد! در مذاکرات با نمایندگان سران دولتهای ایالات متحده و فرانسه، در نوفل لوشاتو، درباره آینده ایران و سرنوشت شاه، یک قدم از موضع همیشگی خود، عقب

ننشست و حرف همیشگی خود را که «شاه باید برود!» تکرار می‌کرد؟

برجسته‌ترین خصیصه امام خمینی، صراحت‌بیان، بی‌پروایی و شجاعت فوق‌العاده و کم‌نظیرش بود، تا بدان حد، که در میان روحانیون و سیاستگران دو قرن اخیر ایران، هیچ کس به پای او نرسید. در دورانی که محمد رضا شاه، همه مخالفان، اعم از ملیون، چپ‌گرایان، توده‌ایها، مالکان بزرگ و نخبگان سنتی را سرکوب کرده و یا از صحنه خارج نموده بود، امام خمینی، یکه و تنها، علیه او قد علم کرد. وی در سخنرانی خرداد 1342 (عاشورا 1383) محمد رضا شاه را با چنان شدت و حدتی به باد سرزنش و حمله گرفت، که تا آن روز سابقه نداشت. در آن سخنرانی تاریخی امام خمینی شاه را «بدبخت!»، «بیچاره!»، «نوکر اسرائیل!» و «فرمانبر آمریکا!» خواند.

زیرکی، هشجاری، موقع‌شناسی، از خصایص برجسته دیگر ایشان بود. در دورانی که مال‌اندوزی، تجمل‌گرایی، فساد و نادرستی، در میان طبقه بالای جامعه، حتی میان برخی از روحانیون، رواج یافته بود، آیت‌الله خمینی، همان زندگی بسیار ساده و بدون تکلف گذشته را حفظ کرد. در شناسایی جامعه ایران، تبحر خاصی داشت و زمان شروع مبارزه و حمله را به خوبی تشخیص داد. در دوران چهارده ساله تبعید، با ایراد سخنرانیها، ارسال پیامهای کتبی و شفاهی به وسیله کاست، مردم ایران و جهان را از نقاط ضعف شاه و فساد و بیدادگری رژیم او، آگاه ساخت، همکاری دولت ایران با اسرائیل غاصب، وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی ایران به غرب، بالاخص به آمریکا، غارت بیت‌المال، خرید روز افزون جنگ‌افزار، نابودی کشاورزی، بالا رفتن قیمت‌ها، کمبود مسکن، تباهی فرهنگ، ثروتمندتر شدن اغنیا و فقیرتر شدن مستضعفان، نقض قوانین حقوق بشر، پایمال کردن قانون اساسی، سانسور مطبوعات، محو آزادیهای مردم، سرکوب مخالفان، اوجگیری فساد در همه شئون کشور و... از مواردی بود که در بیانات و پیامهای امام خمینی بدان استناد می‌شد و شاه را عامل همه نابسامانیها، می‌دانست و لزوم اتحاد همه قشرهای جامعه را برای ادامه مبارزه تأکید می‌کرد.

گفته‌های امام خمینی، انعکاس خواسته‌ها و نظریات همه احزاب، گروههای سیاسی، با افکار و عقاید گوناگون، از جمله جبهه ملی، نهضت آزادی، گروههای مارکسیستی، حزب توده و گروههای چریکی بود. تأمین عدالت اجتماعی، آزادیهای فردی و اجتماعی، آزادی مطبوعات، حکومت مردم بر مردم از طریق انجام انتخابات آزاد... خواسته‌هایی بود که نیروهای اپوزیسیون، پس از سقوط دولت مصدق در سال 1332، سالها برای تحقق آن، مبارزه کرده و به نتیجه نرسیده بودند.

### نیروهایی که آتش انقلاب را روشن کردند

در سالهای آخر دهه 1340، همه گروههای سیاسی مخالف رژیم، سرکوب شده بودند. تنها کانون مقاومتی که در فضای خفقان ایران آن زمان باقی مانده بود، حملات کوبنده آیت‌الله خمینی در نجف به شاه و رژیم او، سخنرانیهای دکتر علی شریعتی در حسینییه ارشاد و صفیر گلوله چریکها، در مبارزه مسلحانه‌شان بود. هر یک از این سه کانون، در برگیرنده خواسته و تمایلات بخشی از قشرهای جامعه بود.

شریعتی، به عنوان یک اندیشمند برجسته سیاسی - مذهبی، اسلام‌شناس مترقی و معلم رادیکالیسم اسلامی، در سخنرانیها و نوشته‌های خود، تعریف تازه‌ای از اسلام شیعه و «شهادت» عنوان کرد و هزاران پسر و دختر جوان دانشجو را با فلسفه سیاسی‌اش، که ترکیبی از سنتهای اسلامی، با افکار انقلابی بود، آشنا ساخت. چریکها، با مبارزه مسلحانه خود، فضای سیاسی تازه‌ای ایجاد کردند و با فداکاری و جانفشانی خود، ارزشها و مفاهیم نوینی را مطرح ساختند. آیت‌الله خمینی، با مهارت و درایت‌خاص، عملیات این سه پایگاه را هماهنگ ساخت و در مبارزه علیه رژیم شاه، از آن بهره برد.

طبقه متوسط جامعه، بازرگانان سطح پایین، کسبه و بازاریان، آیت‌الله را دشمن آشتی‌ناپذیر رژیم استبدادی، حامی الکیت‌خصوصی و ارزشهای اسلامی و سنتی‌می‌دانستند. روشنفکران، تحصیل‌کردگان، و دانشجویان، او را رهبری روحانی می‌شناختند که قصد دارد مملکت را از وابستگی به انحصارات غرب، و نیز ظلم و ستم و فساد برهاند و عدالت و آزادی را به کشور بازگرداند. کارکنان دولت و کارگران کارخانه‌ها، آیت‌الله خمینی را روحانی می‌دانستند که از میان ملت برخاسته و قصد دارد با پیروی از تعالیم اسلام، قدرت را از اغنیا و زورمندان گرفته و به ملت بازگرداند و عدالت اجتماعی را در سراسر ایران برقرار کند. از دیدگاه کشاورزان، آیت‌الله شخصیت روحانی مبارز و سختکوشی است، که پیوسته از منافع قشر زحمتکش دفاع می‌کند و برای آنها، زمین، آب، مدرسه، جاده و مراکز بهداشت فراهم می‌سازد. بدین سان قشرهای وسیعی از مردم ایران، آیت‌الله خمینی را، منادی حق و عدالت، مدافع محرومان و الهامبخش امیدها و آرزوهای خود و احیاکننده آزادی و برابری می‌دانستند.

ستون فقرات جنبشی که رهبری آن را، امام خمینی به عهده داشت، روحانیون جوان در نهادهای مذهبی، بازاریان و بخشی از قشرهای محروم و متوسط جامعه بودند. اینان در قیام 15 خرداد 1342 وفاداری بی‌چون و چرای خود را نسبت به رهبر مذهبی خود، به اثبات رسانیده بودند. به نظر آنها، خمینی تجسمی از جرئت، جسارت و مقاومت امام علی (ع) در مبارزه علیه معاویه بود. پس از کشتار 15 خرداد، مخالفان میانه رو مذهبی رژیم، و شماری از علما که موافق مداخله روحانیون در امور سیاسی نبودند، به تدریج به سوی او، روی آوردند. بازاریان نیز با دادن کمکهای مالی به یارانش شتافتند و با توسعه شبکه‌های مخفی، و از طریق مساجد، پیامها و دستورهایش را دریافت و اجرا می‌کردند.

هر چند بازار و بخشی از روحانیون و نهادهای مذهبی در قم، مشهد، اصفهان و شیراز، به عنوان یک سازمان مخالف رژیم، سالها فعالیت داشتند، اما، طبقه روشنفکر دانشگاهی، در سالهای اول دهه پنجاه، مبارزه را از سر گرفتند. نخست نویسندگان، هنرمندان، حقوقدانان، قضات، با انتشار نامه‌های سرگشاده و اعلامیه‌هایی، در اعتراض به نبودن آزادی و دموکراسی، خواستار فضای باز سیاسی و اجرای قانون اساسی شدند و جمعیت طرفدار حقوق بشر را سازمان دادند. دانشجویان را به تظاهرات دانشگاهی وا داشتند و بدین سان فریاد اعتراض خود را نسبت به مظالم و ستمگریهای رژیم شاه، بلند و بلندتر کردند.

انتشار نامه اهانت آمیز نسبت به آیت الله خمینی در زمستان 1356 در روزنامه اطلاعات، اعتراض شدید مردم و مقتول و مجروح شدن گروهی در شهرستان قم به وسیله نیروهای انتظامی، سپس گسترش دامنه اعتراضها، در شهرهای دیگر و برخورد مسلحانه نیروهای امنیتی با مردم، جنبش مخالفت مردمی را وسعت و تداوم بخشید. کارمندان دولت، کارکنان بانکها، گمرکات، سپس کارگران کارخانه‌ها و صنعت نفت، با اعتراض و اعتصاب خود، اقتصاد کشور را فلج کردند. آنگاه، دانشجویان، دانش آموزان، و نیز مردان و زنان از قشرهای مختلف جامعه با برپایی تظاهرات در شهرها و برخوردهای خیابانی با نظامیان، آتش انقلاب را برافروختند و طی مدت کوتاهی به چنان پیروزی‌هایی رسیدند که همه را شگفت زده کرد.

اگر طبقات متوسط مذهبی، بازاری و تحصیل کرده، دیوار استوار انقلاب بودند، طبقه کارگر و دهها هزار تن کشاورزان بدون زمین و بیکار، که در حومه شهرها، با محرومیت زندگی می‌کردند، نقش نیروی «ضربت» را به عهده داشتند. اینان، همراه با جوانان و نوجوانان ساکنان محلات فقیرنشین جنوب تهران، اکثریت تظاهر کنندگان خیابانی را تشکیل می‌دادند. بسیاری از کسانی که در زد و خورد با نظامیان، شهید یا زخمی شدند، همین جوانها بودند.

در آغاز بحران، خواسته و هدف تظاهرکنندگان براندازی رژیم سلطنت و استقرار نظام جمهوری اسلامی نبود، معترضین خواستار مهار کردن قدرت مطلقه شاه و اجرای قانون اساسی سال 1288 بودند. در آن دوران تظاهر کنندگان علیه شخص محمد رضا شاه شعار نمی‌دادند، حتی شرکت کنندگان در راهپیمایی بزرگ بعد از نماز عید فطر (13 شهریور 1357) در قیطریه، در شعارهای خود، به شاه حمله نکردند.

حادثه روز 17 شهریور میدان ژاله و کشتار صدها تن تظاهر کنندگانی که بی‌خبر، یا با خبر از اعلام حکومت نظامی در آن محل و خیابانهای اطراف، در اعتراض به منع تظاهرات از سوی دولت، اجتماع کرده بودند، خشم مردم را علیه شاه، که او را مسئول و آمر قتل عام آن روز می‌دانستند، برانگیخت. از آن پس، در تظاهرات و راهپیماییهای خیابانی، شعارهای ضد شاه، به عنوان شعار اصلی به کار گرفته شد.

### فلسفه سیاسی امام خمینی رحمت الله علیه

افکار و اندیشه سیاسی امام خمینی، بر خلاف ادعای برخی از محافل اپوزیسیون و نیز، بسیاری از روشنفکران داخل و خارج از کشور، ناشناخته و مجهول نبود. سالها پیش از انقلاب، آیت الله خمینی در دوران اقامت در عراق و تدریس در نجف، پیرامون فلسفه سیاسی و حکومت اسلامی و ولایت فقیه، بحث و سخنرانی کرده بود. شعار «حکومت اسلامی»، در تظاهرات و راهپیماییها و اجتماعات، عنوان شده بود. دکتر کریم سنجابی، رهبر جبهه ملی نیز، در دیدار 14 آبان ماه 1357 با امام خمینی در پاریس، بیانیه سه ماده‌ای معروف را تهیه و امضا کرده بود. (1)

آیت الله خمینی، در جلسه درس مورخ چهارشنبه 13 ذی‌قعدة 1389 (1 بهمن 1348) در نجف، پیرامون چگونگی تدوین قانون اساسی سال 1288 چنین گفته است:

«...گاهی گفته می‌شود که احکام اسلام ناقص است. مثلاً احکام قضا در اسلام آن طور که باید و شاید نیست. انگلیس به دست عمال خود اساس مشروطه را به بازی گرفت و ما را هم - طبق شواهد و اسنادی که در دست است - بازی داد. وقتی می‌خواستند قانون بنویسند کتابی که مال بلژیکی‌ها بود از سفارت بلژیک قرض کردند [...] و قانون مشروطه را از روی آن نوشتند و برای تعمیه لت بعض احکام اسلام را ضمیمه کردند، لکن اساس قوانین را از آنها اخذ کردند و به خورد ما دادند...»

آیت الله خمینی در تشریح کیفیت حکومت اسلامی و چگونگی اجرای قوانین اسلام می‌گوید:

«...اینها (استعمارگران) به نظر ما آوردند که اسلام حکومتی ندارد، تشکیلات حکومتی ندارد. بر فرض اینکه احکامی داشته باشد مجری ندارد و خلاصه اسلام قانونگذار است. این مطلب را عرض کنم، ما که می‌گوییم پیغمبر اکرم (ص) باید خلیفه تعیین کند آیا برای بیان احکام است؟ بیان احکام خلیفه نمی‌خواهد، خود آن حضرت بیان احکام می‌کرد، همه احکام را می‌نوشتند و در دست مردم می‌دادند تا عمل کنند. اینکه لازم است خلیفه تعیین کند، برای حکومت است. ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد. در همه ممالک عالم این طور است [...] قانون تنها سعادت بشر را تامین نمی‌کند، پس از تشریع قانون باید قوه مجریه باشد. در یک تشریع، یا در یک حکومت اگر قوه مجریه نباشد نقص وارد است.

اسلام همان طور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است، ولی امر قوه مجریه قوانین است. اگر پیغمبر اکرم خلیفه تعیین نکند (ما بلغ رسالة) رسالت خود را به پایان نرسانیده است. نصف امر را زمین گذاشته است....

زمان رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم این طور نبود که فقط قانون بگذارند. دست می‌بردند، «حد می‌زدند» رجم می‌کردند [...] و خلیفه هم برای این امور است. خلیفه جاعل احکام نیست، خلیفه برای آن است که احکام اسلامی را که رسول اکرم (ص) آورده است و خدای تبارک و تعالی فرستاده است اجرا کند...»

آیت الله خمینی پیرامون معرفی اسلام و لزوم تشکیل حکومت اسلامی تاکید دارد و می‌گوید:

«درست توجه کنید، همان طور که آنان بر ضد شما اسلام را بد معرفی کردند، شما هم اسلام را آن طور که هست معرفی کنید. فوایدش را بنویسید و منتشر کنید، خودتان را درست کنید. شما باید حکومت اسلامی تاسیس کنید. خیال نکنید ما نمی‌توانیم. آنها (استعمارگران) از سیصد چهارصد سال پیش زمینه را تهیه کردند. از صفر شروع کردند تا به اینجا رسیدند. شما هم از صفر شروع کنید.»

آیت الله خمینی تفکیک دین از سیاست را نغمه استعمارگران می‌داند و در توجیه رد این نظریه چنین اظهار می‌کند:

«اسلام را به مردم معرفی کنید تا بچه‌های ما گمان نکنند که این آخوندها در گوشه نجف یا قم دارند احکام حیض و نفاس می‌خوانند. به سیاست چکار دارند! دین از سیاست باید جدا باشد! بی‌دینا این را می‌گویند. آنها (استعمارگران) گفتند که باید

دین از سیاست جدا باشد! زمان پیغمبر اکرم (ص) سیاست از دین جدا بود؟ زمان خلفای حق یا غیر حق، زمان خلافت حضرت امیر، سیاست از دیانت جدا بود؟ این حرفها را از آنها درست کردند تا دین را از تصرف امور دنیا کنار بزنند. آنها دنیا را می‌خواهند. اگر ما مسلمین جز نماز خواندن، دعا خواندن و ذکر گفتن کاری نداشته باشیم، آنها هیچ کاری به ما ندارند [...] آن مردک (نظامی انگلیسی در اشغال عراق) گفت: اینکه در بالای ماذنه اذان می‌گوید، برای سیاست انگلیس ضرردارد؟ گفتند نه. گفت هر چه می‌خواهد بگوید! [...] شما هر چه می‌خواهید نماز بخوانید، آنها نفت شما را می‌خواهند. به نماز شما چکار دارند؟ آنها می‌خواهد ما آدم نباشیم، از آدم می‌ترسند [...] هر وقت آدمی پیدا شد، یا کشتند، یا از بینش بردند، یا لکه‌دارش کردند که سیاسی است! این آخوند سیاسی است...

پیغمبر (ص) هم سیاسی بود. این تبلیغ سوئی است که آنها کردند تا شما را از سیاست کنار بگذارند. از دخالت در امور دولتی کنار بگذارند و خودشان هر کاری می‌خواهند انجام دهند، هر غلطی می‌خواهند بکنند...» (2)

آیت الله خمینی در سخنرانیهای خود، اهمیت تبلیغات را در بیدار ساختن مردم و شناساندن حکومت اسلامی تأکید می‌کند و خطاب به طلاب و روحانیون می‌گوید:

«آن مطلبی که در اول بحث (حکومت اسلامی) عرض کردم که شما موظفید برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنید، راه آن در اولین قدم تبلیغات است. از راه تبلیغات پیش بیاوید. در همه عالم همیشه همینطور بوده است که دو نفر، چهار نفر، کمتر یا بیشتر با هم می‌نشستند قرار می‌گذاشتند و دنبال آن تبلیغات می‌کردند. کم‌کم، بر نفرات افزوده می‌شد و در نتیجه در یک حکومت بزرگ رخنه کرده و آن را ساقط می‌کردند. محمد علی میرزا را از بین مردم می‌بردند و حکومت مشروطه تشکیل می‌دادند. همیشه از اول قشون و قدرتی در کار نبوده است و فقط از راه تبلیغات پیش می‌رفته‌اند، قلدری‌ها و زورگوئی‌ها را محکوم می‌کردند. ملت را آگاه می‌ساختند و به مردم می‌فهماندند که این قلدری‌ها غلط است. کم‌کم، دامنه تبلیغات توسعه می‌یافت و همه طبقات جامعه را فرا می‌گرفت. مردم بیدار می‌شدند و به نتیجه می‌رسیدند.

شما الآن نه کشوری دارید و نه لشکری، و نه کاری از شما می‌آید. لیکن تبلیغات دست شماست و در اطراف شما دور می‌زند. مسائل عبادی را البته یاد بدهید، لیکن مهم، مسائل اسلامی است، مسائل اقتصادی و حقوقی اسلام است، اینها را دیگران محور کار خود قرار داده‌اند، ما هم باید این مسائل را محور قرار دهیم. ما موظفیم از هم اکنون برای شالوده‌ریزی یک دولت حقه اسلامی کوشش کنیم، همفکر پیدا کنیم، تبلیغ کنیم تا آنجا که موجب پیدا کند و موجها پدید آید و کم‌کم، امتی آگاه و وظیفه‌شناس به وجود آید تا اینکه یک نفر آدم پیدا شود قیام کند و حکومت اسلامی تشکیل دهد» (3)

آیت الله در تشریح حکومت اسلامی به عنوان حکومت قانون می‌گوید:

«...اسلام در هر مرتبه‌ای از مراتب، حکومتی است که تبعیت از قانون دارد و قانون حاکم بر جامعه است آنجا هم که اختیاراتی به رسول اکرم (ص) و ولایت داده شده از طرف خداوند است. هر جا حضرت رسول مطلبی را بیان یا حکمی را تعیین فرموده‌اند به پیروی از قانون الهی بوده است. پس اسلام عبارت از یک سلسله قوانینی است که تمام بشر موظفند به آن عمل کنند و حکومت اسلام نه مشروطه، نه استبداد و نه جمهوری است و نه کسی می‌تواند در آن دخالتی کند. برابر رئیس و مرئوس حکم الهی متبع است و لزوم تبعیت از رسول اکرم (ص) هم به حکم الهی است که می‌فرماید: و اطیعوا الرسول...» (4)

### شتاب روند فساد و استبداد

در بهار سال 1357 روند اعتراضها، در حدی نبود که به انقلاب منجر شود. در بسیاری از کشورهایی که رژیم استبداد و دیکتاتوری بر آنها حاکم است، تظاهرات اعتراض آمیز رفاهی - سیاسی روی می‌دهد، بی‌آنکه به شورش و انقلاب منتهی گردد. رژیمهای خودکامه و دست نشانده، عموماً دارای دو خصلت «استبداد و فساد» می‌باشند. استبداد و فساد، لازم و ملزوم یکدیگرند. اما هنگامی که «فساد» از «استبداد» پیشی گرفت، و خواسته‌های مشروع و منطقی قشرهای وسیعی از جامعه، با بی‌اعتنائی روبه‌رو شد، فریاد اعتراض توده‌ها، به حرکت تبدیل می‌شود و چنانچه این «حرکت» به وسیله مردان شایسته و مورد اعتماد مردم رهبری گردد، به پیروزی منتهی می‌گردد.

تظاهرات مردم ایران، در ماههای اول سال 1357 نخست جنبه اعتراض به روش کلی رژیم شاه داشت، سپس به خواسته‌های رفاهی - سیاسی تبدیل شد، آنگاه به حرکت توده‌ای درآمد و با رهبری آیت الله خمینی به شورش و انقلاب انجامید و با چنان شتابی به پیروزی رسید که مردم ایران و جهانیان را شگفت زده کرد.

رژیم شاه، در اوایل دهه 1350 ظاهر استوار و نیرومندی داشت، ولی از درون خراب بود و بسان سد خاکی می‌ماند، که دیر یا زود در برابر فشار امواج دریا، فرو می‌ریخت. فساد، با ابعاد وحشتناکی در آن ریشه دوانده بود. انتقاد، نارضائی و سرخوردگی حتی در میان نخبگان سیاسی و دست اندرکاران اداره مملکت ظاهر شده بود.

پرویز راجی، سفیر «شاهنشاه آریامهر» در لندن، در گفتگو با امیر اصلاان افشار، که او نیز سالها در آمریکا و کشورهای اروپا سفیر بوده است، از بیدادگری رژیم انتقاد می‌کند و می‌گوید:

«...چرا هر جا، نام ایران به میان می‌آید، بلافاصله کلماتی مانند «ساواک»، «شکنجه» و «فساد» به دنبال آن گفته می‌شود. من از مشاهده این اوضاع احساس حقارت می‌کنم و نمی‌دانم تا چه حد در مقابل این گونه انتقادهای، می‌توان خاموش ماند...»

پرویز راجی، در جای دیگر می‌گوید:

«شایع است شاه هفته‌ای سه بار، بعد از ظهرها به منزل یکی از دوستان نزدیک خود می‌رود و تریاک می‌کشد...» (5)

امیر عباس هویدا، وزیر دربار، در دیدار خصوصی که روز 12 مرداد 1357 با پرویز راجی داشته است، با لحنی تنفرانگیز، از گستردگی فساد در میان طبقه سطح بالای ساواک، امرای ارتش و بعضی از افراد خانواده سلطنتی یاد می‌کند و می‌گوید:

«...با مشاهده این وضع، گاه احساس می‌کنم که مقاومت به پایان رسیده و دیگر توان ادامه کار ندارم...» (6) اوری لوبرانی (7) نماینده سیاسی اسرائیل در تهران، پس از ملاقاتی که با محمد رضا شاه در جزیره کیش داشت داستان زیر را نقل کرده است:

«پس از ملاقات شاه، با یکی از بلند پایگان رژیم، که مشاور نزدیک شاه نیز بود، برخورد کردم. وی از من پرسید: از دیدار اعلیحضرت می‌آیید؟ گفتم: آری.

گفت: آیا به درستی سمبل زوال و انحطاط ایرانی را در آنجا دیدی؟ آنچه از زبان او شنیدم، برایم باور کردنی نبود، منظور وی اشاره به وضع درون و ریشه دستگاه فاسدی بود که شاه بر آن تکیه داشت.» (8)

### فساد از استبداد پیشی گرفت

در سال 50- 1349 درآمد نفت 1200 میلیون دلار بود. این درآمد در سالهای 56- 1353 ناگهان افزایش یافت و به 38 میلیارد دلار بالغ گردید که تنها 20 میلیارد دلار از این درآمد مربوط به سال 55 - 1354 می‌باشد و با مقایسه درآمد دهساله 1343 تا 1353 که جمعا 13 میلیارد دلار بود این افزایش چشمگیر مشخص می‌شود. به بیان دیگر طی 13 سال درآمد نفت صادراتی دولت ایران 51 میلیارد دلار بوده که 38 میلیارد آن طی سه سال 1353 تا 1356 بوده است. (9)

بخش عمده این درآمد، صرف اجرای برنامه‌های رفورم «انقلاب شاه و مردم» گردید. محمد رضا شاه، با ابداع طرحهای جاه‌طلبانه، قصد داشت ظرف مدت کوتاهی ایران را به یک قدرت صنعتی مدرن تبدیل کند، بی‌آنکه در صحنه سیاسی و آزادسازی قدم بردارد.

در این دوران، همه قدرتها در دست‌شاه بود، توسعه و پیشرفت، تمایل و امر شخصی شمرده می‌شد و «رسالت» یک فرد بود. طرحها و برنامه‌ها، تابع خواسته‌ها و هوسهای او قرار داشت. مشاورانش تکنوکراتهایی بودند که اوامر «ارباب» را، بی‌چون و چرا، اجرا می‌کردند. به نظر «شاهنشاه آریامهر» جامعه ایران ابزاری بود که باید در دستهای او، به عنوان یک «شخصیت تاریخی» شکل می‌گرفت و در جهت «تمدن بزرگ» برای او و رژیمش، افتخار ابدی تضمین می‌کرد. خواسته و نظر مردم و مشارکت آنها در امور مملکت و برنامه توسعه و پیشرفت، اهمیت نداشت. ملت را باید به «زور» در جهتی که او انتخاب کرده بود، پیش راند. هر چند بخشی از درآمدهای حاصل از فروش نفت، صرف اجرای برنامه توسعه و پیشرفت شد و در زمینه تولیدات صنعتی و رشد اقتصادی، خدمات، نوسازی و آموزش و پرورش و ایجاد مدارس عالی، موفقیت‌هایی به دست آمد، ولی بخش عمده آن به مصرف خرید جنگ افزارهای مدرن، که تهیه آن برای برخی از کشورهای عضو «ناتو» دشوار بود، رسید. صدها میلیون دلار نیز حیف و میل شد و یا به جیب دست‌اندرکاران رفت.

از دستگاه برنامه‌ریزی کشور یک خوان یغما ساخته شده بود، هر کسی به شاه و دربار، دسترسی بیشتری داشت، بیشتر از آن برخوردار بود. مجریان و دست‌اندرکاران برنامه‌ها، منابع مالی مملکت را، دارایی شخصی خود می‌دانستند. خیل مقاطعه کاران خارجی و داخلی، دلالان و رابطین آنها، که با افراد خانواده سلطنتی و مقامات ذینفع ارتباط برقرار کرده بودند، از این خوان یغما، بهره فراوان بردند. تعجب نداشت که بزرگترین موارد فساد، سوای اعضای خانواده سلطنتی، در میان کسانی دیده می‌شد، که به شاه و دربار نزدیکتر بودند. فساد، از استبداد سبقت گرفته بود!

حدود یک دهه و نیم پس از اعلام «انقلاب سفید» در ایران طبقه‌ای ثروتمند، حریص، بی‌عاطفه، و فاسد به وجود آمد که تنها هدف آن نزدیک شدن به مرکز قدرت و مال اندوزی، تا حد غارت مملکت بود. این طبقه، تخم فساد، بی‌ایمانی و نادرستی را در میان جامعه پراکنده و بارور ساخت و در نهایت، رژیمی را که به آن وابسته بود، بیش از پیش ضعیف و بی‌اعتبار کرد.

### ضعف و بی‌کفایتی شاه

بسیاری از آگاهان به مسائل سیاسی ایران معتقدند که محمد رضا شاه، بر خلاف پدرش مرد ضعیف، زبون و نامصمم بود. اینان برای اثبات ادعای خود و ارائه شخصیت‌شاه، کودتای سال 1332 و فرارش را از کشور و چگونگی بازگشت وی را مثال می‌آورند و می‌گویند محمد رضا در سایه قدرت و شایستگی پدرش به سلطنت رسید ولی در طی دوران پادشاهی، همواره در برابر بحرانا، ضعف نشان داد. این گروه، بر خورد او را با رویدادهای سالهای 1356 و 1357، که منجر به شورش و انقلاب گردید، نشانه بارز ضعف و بی‌کفایتی او می‌دانند.

گری سیک، معاون برژینسکی، در شورای امنیت ملی کاخ سفید می‌گوید: «...من از بی‌اعتمادی شاه نسبت به خود در سال 1977، هنگام آخرین دیدارش از آمریکا، شگفت زده شدم.» (10) ویلیام سولیوان نیز شاه را مردی ضعیف و ناتوان معرفی می‌کند. نظریه آخرین سفیر آمریکا در رژیم پیشین درباره او، بدین شرح است:

«...شاه در بحران سال 1953 (1332) در برابر نخست وزیر وقت، دکتر مصدق، ضعف و بی‌ارادگی از خود نشان داد [...] از نظر من، که در ماههای بحرانی آخر سلطنتش هفته‌ای چند بار او را ملاقات می‌کردم، چهره واقعی شاه، بکلی با چهره یک سلطان مقتدر و مستبد، که درباریان، یا مخالفان از او ساخته بودند، متفاوت بود. خلاصه آنکه، او زمامداری نبود که توانایی و قابلیت رهبری کشورش را در شرایط بحرانی داشته باشد...» (11) 1

محمد رضا شاه، با چنین نهاد و شخصیتی، سعی داشت خود را مقتدر و مصمم بنمایاند. او، چند بحران سیاسی را پشت سر گذاشته بود، از دو سوء قصد جان به در برده بود. در مبارزه علیه مالکان بزرگ و مخالفان سیاسی، و نیز گروههای اپوزیسیون،

مانند جبهه ملی، نهضت آزادی و حزب توده، با توسل به زور، پیروز شده بود. قیام 15 خرداد 1342 و جنبش چریکی را با خشونت سرکوب کرده بود، و با چنین شیوه‌ای و برخورداری از پشتیبانی آمریکا مدت سی و هفت سال سلطنت کرده بود، اما، از اوایل دهه پنجاه علائم آشکاری از پیچیدگی و مشکلات در اجرای برنامه‌های رفورم اقتصادی و اجتماعی، که انتظار آن را نداشت، ظاهر شده بود، تحقق اهداف «انقلاب شاه و مردم» و سپس رؤیای «تمدن بزرگ» در معرض تهدید قرار گرفته بود. فرمان ایجاد حزب رستاخیز ملی، به منظور باز کردن «دریچه اطمینان» نشانه بارز نابسامانی اوضاع سیاسی و درماندگی رژیم بود. از آن پس همه تلاشها، صرف تبلیغات نمایشی، وعده و فریب همراه با تهدید، برای جلوگیری از «بن بست» کامل گردید.

عامل مهم دیگری که در ضعف و ناتوانی شاه، در جریان بحران ماههای آخر سلطنتش تاثیر داشت، وضع سلامتی او بود، خود خواهی، خود بزرگ بینی و سماعت نابخردانه‌اش در ادامه فرمانروائی، موجب شد که بیماری مهلکی را که از سال 1353 دچار آن شده بود، از همه، حتی همسرش مخفی نگاه دارد.

همه شخصیت‌های سیاسی خارجی و نیز نزدیکان و مشاوران شاه که در دو سه سال آخر سلطنتش با او دیدار و ملاقات داشته‌اند و یا در تماس بوده‌اند، متوجه تغییر حال و رفتار او شده بودند. وی در گفتگو با وزیران، بر سر مسائل مملکتی، اغلب خشمگین می‌شد، آنها را به سختی ملامت می‌کرد، تا جایی که به آنها می‌گفت: «شماها، مثل «یابو» هستید! اگر رکاب بزنم از جای می‌کنید، اگر آرام بمانم، حرکت نمی‌کنید.» (12) 1

یکبار، هنگامی که عبد الحسین مجیدی، رئیس سازمان برنامه و بودجه، مسئله کاهش عواید نفت و صورتحسابهای مربوط را در حضور شاه عنوان کرد، پاسخ «خفه شو!» تحویل گرفت. (13) 1

شاه مخلوع، در روزهای آخر زندگی، با یادآوری گذشته‌ها، به اشتباهات دوران سلطنتش اعتراف می‌کند و می‌گوید:

«...در این روزها نیز، در اندیشه رویدادهای گذشته و حال میهنم بودم. در آن دوران به طور قطع اشتباهاتی مرتکب شده بودم، اما باور نداشتم که آن خطاها، اساس و پایه سقوط مرا فراهم سازد...» (14) 1

## آمریکا و انقلاب ایران

گری سیک می‌گوید:

«هیچ کس آماده مواجه شدن با انقلاب ایران نبود. دولت کارتر نیز در برابر اوجگیری انقلاب و فروپاشی سریع رژیم شاهنشاهی ایران غافلگیر شد [...] شاه و اطرافیانش نیز از آنچه در ماههای آخر سال 1978 (1357 شمسی) در ایران روی داد، تصور درستی نداشتند، حتی تا چند هفته پس از پیروزی انقلاب، نتوانستند درباره علل سقوط رژیم، تحلیل منطقی به عمل آورند [...] برای ما، قبول این نکته، که در برابر انقلاب غافلگیر شدیم، محتملا دشوار است. تعارض عمیق، بین واقعیت و انتظارات ما، بر پایه گزارشات، برآورد و تحلیلهایی بود که معمولا بدان متکی بودیم...» (15) 1

آمریکایی‌ها، عدم موفقیت سازمانهای «سیا»، «موساد» را در بر آورد صحیح از اوضاع ایران یکی از عوامل غافلگیر ماندن خود می‌دانند. همچنین ناتوانی آژانسهای اطلاعاتی ایالات متحده، در برقراری تماس با اپوزیسیون، بی‌خبر ماندن از فعالیتهای مدارس مذهبی و مساجد و ضبط و مطالعه سخنرانیهای آیت الله خمینی در دوران تبعید، از عوامل مهم دیگر این غافلگیری به حساب آمده است.

به روایت سیک:

«حتی پس از آنکه معلوم شد سازماندهی جنبش، در مساجد به نام [آیت الله] خمینی صورت می‌گیرد و انقلاب توده‌ها را در بر گرفته است، ناظران پیش بینی می‌کردند که هدف نیروهای مذهبی، برکناری شاه است و پس از آن فعالیت آنها در قلمرو سیاسی بسیار محدود خواهد شد و اهمیت نقش «مسجد» که به منزله «تسمه انقلاب» بود، کاهش خواهید یافت...» (16) 1

در پیام نوامبر 1978 (آذر 1357) سولیوان به واشینگتن، تحت عنوان «فکر کردن به آنچه فکر نکردنی است» گفته شده بود که آیت الله خمینی پس از بازگشت به ایران، نقشی نظیر «گاندی» را خواهد داشت و توجه چندی به امور سیاسی و اینکه چه کسی قدرت را به دست گیرد، نخواهد نمود. (17) 1

جمیز بیل، نویسنده و محقق آمریکایی در آذر 1357 (دسامبر 1978) در مقاله‌ای تاکید کرده بود که «روحانیون مستقیمی در ساختار دولت، مشارکت نخواهند کرد» وی در تحلیل 20 صفحه‌ای خود پیرامون انقلاب ایران و روند آن، تنها یک بار، از آیت الله آن هم در مورد تبعید وی در سال 1343، نام برده بود و اشاره‌ای به جمهوری اسلامی نکرده بود. (18) 1

ریچارد فالک، استاد سرشناس دانشگاه آمریکایی پرینستون، یکی از فعالان سازمان حقوق بشر، که در اوایل ژانویه 1979 به ایران سفر کرده بود و سپس در پاریس با امام خمینی ملاقات نمود (19) 1 در مقاله‌ای که در نیویورک تایمز انتشار یافت آیت الله خمینی و جنبش او را مورد ستایش قرار داد و بر این نکته تاکید کرد که آیت الله و اطرافیانش افراد میانه‌رو و متمدنی هستند. بخصوص در زمینه اصول و حقوق بشر و پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی ایران علاقه و توجه خاص دارند. فالک در پایان گفته بود «انتظار می‌رود ایران به صورت یک رژیم نمونه مردمی در میان کشورهای جهان سوم درآید.» (20)

سه سال بعد، ریچارد فالک در یک گفت و شنود دانشگاهی، رژیم جمهوری اسلامی را، بدترین رژیم تروریستی بعد از دوران هیتلر دانست. (21) 2

## تحلیلهای عوام پسندانه

پس از رفتن شاه و برقراری رژیم جمهوری اسلامی، بسیاری از تحصیل کردگان و روشنفکران، بخصوص ایرانیانی که به عناوین مختلف به کشورهای غربی و بخصوص آمریکا مهاجرت کردند، در تحلیلهای مربوط به سقوط رژیم سلطنت و پیروزی انقلاب و ایجاد جمهوری اسلامی، همان نغمه پیشین را، مبنی بر اینکه هیچ نوع تغییر و تحولی در ایران بدون خواسته و نظر خارجیان

انجام شدنی نیست، ساز کردند و رفتن شاه و تغییر رژیم ایران را، طرح و نقشه از پیش تهیه شده انگلیس و آمریکا دانستند و این فکر پوچ و بی‌محتوا را در میان عوام الناس تبلیغ کردند.

اشرف پهلوی، خواهر شاه، در یک مصاحبه رادیویی گفت:

«من مطمئن هستم که ملاها تنها نبودند. این حرکت هماهنگ شده‌ای بود که خارجی‌ان نیز در آن دست داشتند. همین وضع درباره پدرم صدق می‌کند. با برادرم نیز به همین منوال عمل کردند. بیگانگان می‌دیدند که ایران دارد خیلی قدرتمند می‌شود [...] ده سال دیگر، ایران ژاپن دیگری می‌شد، آنها نمی‌توانستند ژاپن دیگری را در آسیا تحمل کنند.» (22) 2

برای اشرف و بسیاری دیگر، القاء این اندیشه بین مردم، که انقلاب ایران ساخته و پرداخته بیگانگان می‌باشد، آسانتر است از اینکه درصدد درک و علل فروپاشی رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب برآیند، دوستان و دشمنان واقعی خود را بشناسند، و میلیون‌ها مردم ایران را تحقیر نکنند.

اگر باور داشته باشیم که بیگانگان در تعیین سرنوشت ما، و تغییر رژیم ایران دست داشته‌اند و بنا بر گفته اشرف قدرتمند شدن ایران به زیان خارجی‌ان بود و سقوط شاه، در راستای منافع آنها قرار داشت، بلافاصله این سؤال مطرح می‌شود که غرب با ساقط کردن رژیمی که از جنبه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی با آن وابستگی تام و تمام داشت و متحد نیرومند نظامی و سیاسی و حافظ منافع استراتژیکی او، در خاورمیانه و خلیج فارس بود، چه سودی می‌برد و با حذف شاه و برقراری نظام جمهوری اسلامی چه نتیجه‌ای به دست آورد؟

پاسخ این سؤال را می‌توان به آسانی، با بررسی پیامدهای بعد از پیروزی انقلاب و نتایج دراز مدت آن بر منافع غرب و ایالات متحده آمریکا به دست آورد، خارج شدن ایران از جرگه متحدین آمریکا، قطع روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی با آن کشور، برچیده شدن پایگاه‌های اطلاعاتی آمریکا از شمال ایران، گروگانگیری، درگیری نظامی در خلیج فارس.... اهم نتایج سقوط شاه و برقراری رژیم جمهوری اسلامی بود.

سایروس ونس وزیر خارجه دولت کارتر می‌گوید:

«خارج شدن ایران از جرگه متحدین آمریکا و اداره کشور به وسیله رژیمی که دوست ما نیست، به منافع سیاسی، امنیتی و استراتژیکی ما، در جنوب غربی آسیا، سخت لطمه وارد ساخت...» (23) 2

زیبگنیو برژینسکی، مشاور امنیتی کارتر، سقوط شاه را برای رئیس جمهوری آمریکا، مصیبت‌بزرگی دانسته که نتایج سیاسی موافقت نامه کمپ دیوید (قرارداد صلح مصر و اسرائیل) را خنثی کرد. کوششهای او را در عادی ساختن روابط آمریکا با چین بی‌اثر ساخت و به شخصیت سیاسی پرزیدنت کارتر به عنوان یک رهبر جهانی، در اواسط اولین دوره ریاست جمهوری او لطمه وارد کرد و سرانجام به گروگان گرفته شدن آمریکاییها، موجبات شکست سیاسی او را فراهم نمود. (24)

پرزیدنت جیمی کارتر، رئیس جمهوری آمریکا پس از شکست در مبارزات انتخاباتی دور دوم چنین می‌گوید:

«این نکته بسیار جالب توجه است که سرنوشت یک رئیس جمهوری در مبارزات سخت انتخاباتی، با رقیب آمریکایی‌اش نه در می‌شیکان یا پنسیلوانیا و یا در نیویورک، بلکه در ایران، تعیین شود!» (25) 2

آمریکاییها، شاه را بیش از هر کس مسئول وخیمتر شدن بحران ایران می‌دانند و در توجیه ادعای خود می‌گویند، او هر نوع تغییر و تصحیح در روند سیاسی را مشکل می‌پنداشت. وی با سی و هفت سال تجربه، سرنوشت آینده کشورش را در معرض «قمار» گذاشته بود و همه امید و آرزوهایش را در توسعه و پیشرفت سریع و قدرتمند کردن بنیه نظامی خلاصه کرده بود. در نتیجه، شکست این سیاست به حساب او گذاشته شد و به بهای نارضایتی شدید مردم و سقوط او انجامید... (26) 2

شاه، در اوایل سال 1355 دریافت که برنامه «انقلاب» او با مشکل روبه‌رو شده و کارها «روبه‌راه» نیست. در این موقع سعی کرد روند طرحهای پیشرفت اقتصادی را کند نماید و در زمینه ایجاد فضایی باز سیاسی اقداماتی انجام دهد، اما انجام این کارها، نیاز به تجدید نظر کلی در استراتژی بود که طی بیست سال برای آن سرمایه گذاری کرده بود، از سوی دیگر بیمار بود و بنیه و توانایی او، برای مقابله با مشکلات، به پایان رسیده بود. بررسی اقدامات و تصمیم گیریهایی ضد و نقیض شاه طی پانزده ماه آخر زمامداریش نشان می‌دهد که برای انتخاب سیاست جدیدی در جهت تغییر ساختار سیاسی کشور توانایی نداشت. وی در چهار دیوار کاخ نیاوران، در محاصره مشاوران ناصالح و مطیع و بله قربان گویی بود که با احساس خطر، در صدد انتقال اموال و دارایی خود، به خارج، و فرار از کشور بودند.

به رغم تظاهرات گسترده در بهار و تابستان 1357 شواهد موجود حاکی است که شاه پس از فاجعه 17 شهریور در میدان ژاله به عمق نارضایتی و مخالفت عمومی علیه رژیم خود پی برد، ولی در آن موقع فرصت برای حل بحران سیاسی از دست رفته بود، و کنترل زد و خوردهای خیابانی، به شیوه معمول، به وسیله نیروهای انتظامی نیز، کاربرد نداشت. در این موقع شاه با مسئله بسیار دشواری روبه‌رو بود، یا باید در ساختار سیاسی که طی بیست و پنج سال گذشته، برای ایجاد آن بهای گزافی پرداخته بود، به کلی تجدید نظر کند و یا برای حفظ آن به خونریزی متوسل شود. شاه در آن موقع توانایی و تمایل به انتخاب هیچ یک از این دو راه حل را نداشت، در نتیجه، چند ماه آخر را، به امید تغییر اوضاع به دفع الوقت و مانورهای ضد و نقیض پرداخت.

بحران، ابعاد وسیعتری پیدا می‌کرد و کل سیستم را در بر گرفته بود. ادعای کسانی که می‌گویند سیاست حقوق بشر دولت کارتر، قدرت مانور شاه را در مقابله با بحران فلج کرده بود، وارد نیست، هر چند او از مطرح کردن و به کارگیری سیاست حقوق بشر ناراضی و ناراحت بود، ولی در هیچ یک از مصاحبه‌ها و گفتگوهایش، این موضوع را، عامل سقوط رژیم خود ندانست.

**راهی که به بن بست می‌رسید**

واکنش واشینگتن در برابر بحران ایران ناچیز نبود، حفظ و دفاع از منافع امنیتی در خلیج فارس، از مسائل مهم و مورد توجه

پرزیدنت کارتر و مشاوران سیاسی او به شمار می‌رفت، ولی آنها به تدریج وسعت و عمق خطر را درک کردند و هنگامی که به اهمیت آن پی بردند، روش تصمیم‌گیری آنها، هماهنگی و نظم و ترتیب نداشت.

این مسئله ناشی از چند عامل به شرح زیر بود:

1. دولت کارتر، وارث سیاست دولتهای گذشته بود، تصمیمات ریچارد نیکسون و هنری کیسینجر در سال 1351 (1972) در سپردن مسئولیت حفظ منافع امنیتی آمریکا در خلیج فارس به شاه، امری بی‌سابقه، مهم و غیر قابل توجیه بود. به بیان دیگر، آزادی عمل دولت ایالات متحده، در این بخش از جهان، با اوضاع و تحولات داخلی ایران و قوت و ضعف رژیم شاه ارتباط داشت. این سیاست، میراث پنج سال گذشته بود و تا انتقال حکومت به کارتر، بدون برخورد با مشکل قابل توجهی ادامه یافت.

2. اعتماد به شاه، ایالات متحده را از کسب اطلاعات سرویسهای مستقل اطلاعاتی آمریکا، و در نتیجه اوضاع داخلی ایران محروم کرده بود، همچنین درگیری واشینگتن با مسائل سیاسی جهانی، بخصوص، مذاکرات صلح مصر و اسرائیل در کمپ دیوید، موجب غافل ماندن دولت آمریکا، از چگونگی بحران ایران گردید.

3. اختلاف نظر وزارت امور خارجه، با شورای امنیت ملی در کاخ سفید، بر سر تصمیم‌گیری درباره ایران و نیز، گزارشات خوشبینانه ویلیام سولیوان سفیر آمریکا، تا دو ماه پیش از رفتن شاه از عوامل دیگر ناهماهنگی در تصمیم‌گیریها بود.

برژینسکی تحت تاثیر نظریات اردشیر زاهدی، سفیر ایران در واشینگتن بود، زاهدی و پدرش سرلشکر فضل‌الله زاهدی، از عوامل اصلی کودتای خائنانه انگلیسی - آمریکایی 28 مرداد 1332، در براندازی دولت ملی مصدق بودند. اردشیر زاهدی، در اوج انقلاب ایران، رؤیای کودتای دیگری را در سر داشت و تا بدان حد از واقعیات دور بود که محمد رضا شاه نیز او را مردی نادان و سبکسر دانست و در یک مورد به سولیوان توصیه کرد به واشینگتن اطلاع دهد که زاهدی اوضاع داخلی ایران را درک نمی‌کند و با واقعیات، میانه‌ای ندارد. (27) 2

زاهدی طرفدار حل بحران ایران از طریق نظامی یا دولت نظامی، و در صورت لزوم، کودتای نظامی بود. در میان فرماندهان و سران ارتش ایران، افسرانی بودند که اگر به آنها «چراغ سبز» نشان داده می‌شد، از اعمال خشونت و خونریزی ابا نداشتند، ارتشبد غلامعلی اویسی و سرلشکر منوچهر خسروداد، از این گروه بودند. زاهدی در اواخر پاییز 1357 با موافقت برژینسکی به تهران آمد و پیوسته شاه را به اجرای سیاست سرکوب تشویق می‌کرد و با برژینسکی ارتباط تلفنی منظم داشت. پس از رفتن شاه (26 دی 1357) بحث درباره کودتا، همچنان ادامه داشت. برژینسکی با تکیه بر گزارشهای خوشبینانه نسبت به ارتش ایران از جنبه قابلیت تاکتیکی، حتی پس از پیروزی انقلاب، اصرار در راه حل نظامی داشت!

### کارتر و بحران ایران

به طوری که گفتیم، پرزیدنت کارتر طراح روابط استراتژیکی ایالات متحده و ایران نبود. او، وارث سیاستی بود که سالها پیش آمریکا از جنبه استراتژیکی با رژیم شاه مربوط کرده بود. وی همواره نسبت به این سیاست ناخشنود بود. کارتر، نتایجی را که با سقوط شاه، نصیب ایالات متحده گردید، پذیرفت. اما در همان زمان، تعهدی را که در پشتیبانی از انورسادات رئیس جمهوری مصر به عهده گرفته بود، نسبت به حفظ شاه نداشت. به گفته گری سیک «روش کارتر در طول بحران ایران، بیشتر جنبه وظیفه و تکلیف داشت تا احساس تعهد.» (28) 2

کارتر ذاتا مردی صلح‌جو، ترقیخواه و اصلاح طلب بود و در این راه، از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد. مسئله بحران ایران، برای ایالات متحده آمریکا، موضوع استراتژی نظامی و موازنه قدرت بود، موضوعی که رئیس جمهوری تمایل درگیر شدن با آن را نداشت. تلاش طراحان استراتژی نظامی در دولت، مانند برژینسکی و شلزینگر برای متقاعد ساختن او، در حمایت از موضع آمریکا در قبال ایران و قبول خطر، بی‌ثمر ماند.

پرزیدنت کارتر، در طول بحران ایران، آن طور که مسائل دیگر سیاسی را رسیدگی می‌کرد مسائل ایران را، به طور جدی، و روزانه پیگیری نمی‌کرد. وی در چند مورد با صراحت خاطر نشان ساخت که نقش ایالات متحده، کمک به شاه برای نجات او می‌باشد ولی از قبول مسئولیت در تصمیم‌گیریهایی که شاه، آماده برای انجام آن نبود، امتناع داشت، همچنین با سیاستهایی که منجر به مداخله نظامی ایالات متحده می‌گردید، مخالف بود. (29)

ایالات متحده آمریکا، از نتایج سقوط رژیم شاه آسیب فراوان دید. ماهیت ضد آمریکایی انقلاب ایران، بحران گروگانگیری و برخوردهای نظامی در خلیج فارس در جنگ تحمیلی از جمله پیامدهای ناشی از روابط گذشته دو کشور بود. بدون تردید، نتایج انقلاب ایران سالیان دراز بر منافع آمریکا و غرب خودنمایی خواهد کرد.

پی نوشت:

1. متن مواد 2 و 3 بیانیه‌ای که کریم سنجابی امضا کرد و جبهه ملی آن را منتشر ساخت، بدین شرح بود:  
بند (2) - جنبش ملی اسلامی ایران نمی‌تواند با وجود بقاء نظام سلطنتی غیر قانونی، با هیچ ترکیب حکومتی موافقت بنماید.  
بند (3) - نظام حکومت ملی ایران باید بر اساس موازین اسلام و دموکراسی و استقلال، به وسیله مراجعه به آراء عمومی تعیین گردد.

2. درسهایی از مرجع معظم جامعه شیعه، پیرامون مسئله ولایت فقیه، 13 ذیقعه 1389 (1 بهمن 1348)، صفحات 1 تا 9.  
3. درسهایی از مرجع معظم جامعه شیعه، پیرامون ولایت فقیه، درس پنجم، 19 ذیقعه 1389 (7 بهمن 1348)، صفحات 34-33.

4. همان، درس سوم 17 ذیقعه 1389 (5 بهمن 1348)، صفحه 180.

5. RadJi, parviz; in the Service of the peacock Throne (London, Hamish Hamilton, 1983), pp. 52 and 53.

- 118.
6. RadJi;Ibid.,p.47.
7. Uri Lubrani.
8. مصاحبه در برنامه رادیو بی.بی.سی، تحت عنوان: سقوط شاه که در تاریخ 16 و 23 مارس 1983 اجرا شد.
9. سازمان برنامه و بودجه 1356 و بانک توسعه صنعتی و معادن، گزارش سالانه، 1356.
10. Sick;op.cit.,p.163.
11. Sullivan;op.cit.,p.44-57.
12. چهل سال در صحنه، خاطرات دکتر جلال عبده، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، 1368، صفحه 604.
13. پرویز راجی، در خدمت تخت طاووس، دوشنبه 20 دی 1355 (10 ژانویه 1977) این کتاب زیر عنوان، خدمتگذار تخت طاووس به وسیله ج.ا.مهران، در سال 1364 به فارسی ترجمه شده است.
14. pahlavi;op.cit.,p.34.
15. Sick;Ibid.,pp.157-162.
16. Sick;Ibid.,p.164.
17. Sick;p.165.
18. Foreign Affairs,winter 1978-1979,pp.323-324.
19. شرح این ملاقات در بخش دیدار شخصیتهای خارجی با امام خمینی آمده است.
20. trusting Khomeini,New York Times,feb.16,1979.
21. Sick;Ibid.,p.166.
22. نقل از مصاحبه اشرف در رادیو بی.بی.سی، 16 و 23 سپتامبر 1982.
23. vance;Hard choices.p.374.
24. Brzezinski;power and principle,p.398.
25. Hamilton Jordan;crisis.p.362.
26. Sick;op.cit.,p.169.
27. Sullivan;op.cit.,p.193.
28. Sullivan;op.cit.,p.193.
29. Sick;Ibid.,174.
- منبع: تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج 2

نویسنده: غلامرضا نجاتی